

# تاکسی نوشت

## داستان‌های کوتاه

(ویراست تازه)

## ناصر غیاشی

۱۰۳	صبوچی
۱۰۵	مأمور سرّی
۱۱۳	دبتر
۱۲۱	هدیه‌ی هما
۱۲۵	دیدنِ ندیده
۱۳۱	تسلی
۱۳۹	خانم کجاست؟
۱۴۳	گدا بهار
۱۴۹	عدو
۱۵۳	مسافرنوشت یک: نادر بحر العلوم
۱۵۹	مسافرنوشت دو: نادر پرزگر
۱۶۵	مسافرنوشت سه: نادر فتوحی
۱۷۱	مسافرنوشت چهار: نادر
۱۷۳	مسافرنوشت پنج: نادر کاتب
۱۷۵	سوغاتی
۱۷۹	رئیس
۱۸۳	هادی
۱۸۹	جنگ و موسیقی
۱۹۳	عموکاران
۱۹۷	ز رحمت گشاید در دیگری
۲۰۱	تازه‌تر از تازه
۲۰۵	پوست خربزه
۲۱۳	تو فهمیدی؟
۲۱۹	فرتیش ماخن
۲۲۵	آخر بازی
۲۳۱	پرسش
۲۳۳	دیروزها
۲۳۵	امروزها
۲۳۷	فرداها

## فهرست

۹	بین دو صندلی
۱۳	ساحر
۱۷	مهربانی مادر
۱۹	شانس
۲۵	قمارباز
۲۹	کور و کوتوله
۳۱	عشق مجازی
۳۹	فراموشی
۴۷	شکارچی
۵۱	یورگن
۶۱	آینه و آدامس
۶۵	ما اینیم داداش
۶۹	تردید و یقین
۷۵	بره‌خوران
۸۱	سوته‌دلان
۸۵	ما دوتا
۸۹	مهربان‌ها
۹۳	دگردیسی
۹۷	مستی شوق
۱۰۱	از آلمان تا ترکیه و یونان و ایران

## بین دو صندلی

یاز من و شب و خیابان‌ها و مسافره‌هایش. باز یک چشم به کنار خیابان و یک گوش به بی‌سیم، در پی شکار مسافر و دل‌در هواهایی دیگر.

تیم‌ساعتی‌ست دارم دور می‌زنم، اما هنوز پیدایش نیست این اولین مسافر امشب.

کجاست پس؟

آن‌جاست، کنار خیابان. دارد دست بلند می‌کند این آفتاب نیمه‌شب برلین. از آن

مردهای جاافتاده‌ی آلمانی‌ست؛ قدبلند، شاپو بر سر، موها بلند و سفید دُم‌اسبی، شال

دور گردن، کیف چرمی آویزان از شانه، پالتویی سیاه و بلند تا قوزک پا. جلال و

جبروتی دارد سخت دوست‌داشتنی. نگه می‌دارم. می‌خواهد جلو سوار شود، خلاف

معمول. کتاب و مجله و دفترم را برمی‌دارم، می‌ریزم روی داشبورد. عصر به‌خیری

می‌گوید و سوار می‌شود. آدرس می‌دهد. همان نزدیکی‌هاست، چند خیابان بالاتر.

دشت اول است. غرولند شگون ندارد. راه می‌افتیم. رادیو کلاسیک دارد "مارش تُرک"

موتسارت را پخش می‌کند با سازهای عربی. در هر حال و هوایی که باشی، این موسیقی

به وجدت می‌آورد.

— اجازه هست یک سیگار بکشم؟